

فیلم فارسی؛ قهرها، غفلت‌ها و کاستی‌ها

نوشته دکتر سید محمدعلی سجادیه

مرسوم است که دردنامه سینما و انتقاد فیلم را متقدنان سینمایی یا کارگردانها یا دست‌اندرکاران یکی از رشته‌های سینما می‌نویسند.

البته من منتقد فیلم نیستم ولی به عنوان یک تماشاگر علاقمند حق دارم بعضی حرفها را بزنم که با شنیدنش گوش هیچ کس کر نمی‌شود. سینما تنها یک دستگاه تصویر افکن و مشغول‌کننده تماشاچی نیست، بلکه اگر از آن استفاده مناسب شود، وسیله بسیار مناسبی برای اجرای اهداف فرهنگی-اجتماعی و به ویژه مسائل آموزشی در زمینه‌های تاریخ و جغرافی و مسایل گوناگون جامعه است. روایات داستانی اگر خوب تدوین شوند و به تصویر درآیند علاوه بر سرگرم کردن توده مردم به آنها آموزش و درایت لازم را می‌دهند و از خیلی راز و رموزها هم پرده برمی‌دارند. متأسفانه درد سینمای ما به مراتب از دردنامه معماری و پزشکی ما که در همین ماهنامه به آنها اشاره کردیم شدیدتر است.

یکروز آقای ج-ر از دست‌اندرکاران سینمای ایران در محفلی با این کمترین روبرو شد و سخنان پراکنده ما از مصادیق پراکنده به سینما رسید، درد دل گشود که بعد از انقلاب سینمای ما به درجه‌اعلی توانمندی از نظر محتوی رسید زیرا قبلاً فیلمهای «لمپنسم» و موضوعات «بازار داغ کن» جلوی رشد محتوا را در سینما گرفته بود، دلمان خوش شد که سینما دارد رشد می‌کند. ناگهان با مشکل عدم استقبال تماشاگر-گران شدن مخارج تهیه فیلم-مسأله محتوای سوزها و دهها مسأله دیگر روبرو شدیم. ایشان ادامه داد که اسامال ممکن است جشنواره فیلم فجر تشکیل نشود، آخرین جشنواره مشکلات متعدد و گوناگونی داشت و حل آنها هم میسر نشده است. حال پله به پله مشکلات را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- مخارج: با کمر شکن شدن مخارج زندگی، تهیه یک فیلم، آن هم خوب و مناسب با مخارج سرسام‌آوری روبرو می‌شود. قابل تصور است که یک فیلم تاریخی شبیه بن هور (حالا اگر مثل آن نباشد، در رابطه با اوضاع و احوال کشور ما درباره هر شخصیتی چه مثبت و چه منفی فرضاً ستارخان، میرزا کوچک خان جنگلی، عین‌الدوله باشد) از نظر خرج کمر شکن است. اگر فیلم‌برداری خوب و آماده‌سازی صحیح صحنه‌ها انجام شود مخارجش سر به فلک خواهد زد.

فیلمهای عادی و به اصطلاح روحوضی هم با مشکل هزینه روبرو هستند و اگر چه احتمال تلافی مخارج را دارند اما همیشه تحقق چنین وضعی امکان‌پذیر نیست، لذا به نظر می‌رسد که باید سازمانی قدم پیش بگذارد و سینه در برابر این مخارج سپر کند؛ حالا این سازمان ممکن است دولت باشد، ممکن است سندیکای سازندگان فیلم باشد و یا احیاناً تشکیلات فرهنگی و اجتماعی خاصی.

لازم است برای بعضی زمینه‌های تاریخی و فرهنگی کمکهای ویژه‌ای از سوی دولت یا وزارتخانه مربوط در اختیار سینماگران قرار گیرد. تنظیم



قراردادهای مشترک از سوی بانکها یا مؤسساتی که سرمایه کافی دارند و در مسائل عام‌المنفعه امکان مشارکت دارند (فرضاً شهرداری‌ها) مفید و اقل قابل طرح است و عملی هم هست و نباید از نظر دور داشته شود.

۲- مسأله سوز و موضوع فیلم: هنوز که هنوز است سوز فیلم مهم‌ترین نقطه ضعف سینمای فارسی است. سوز فیلمها یا تکراری هستند یا تقلیدی یا بی‌محتوا، و یا در جلب تماشاگر ناتوان. بعضی سوزها تقلید خالص و آمیخته با نداشتن کاری از فیلمهای خارجی است و با آب و هوای ما و مسائل تاریخی و فرهنگی این کشور انطباق ندارند. گاهی تهیه کننده از شدت روشنفکری ره به ترکستان برده و فیلمی تهیه کرده که باید یک دسته خاص در فیلمسازی و سینما پدید آید و آن را تفسیر کند. تازه بر سر این تفسیر میان کارگردان، تهیه‌کننده و نویسنده فیلمنامه اختلاف بروز

می‌کند. گاهی تهیه‌کننده بازار را در نظر می‌گیرد و گاهی ادای انقلاب کنندگان در سینما و مسائل اجتماعی را درمی‌آورد. اوائل انقلاب مرتباً فیلم کشته شدن و یخاک سپردن و تلقین مرده عرضه می‌شد، حالا کم کم شرایط عوض شده و تعدادی از فیلمها حال و هوای زمان گوگوش را پیدا کرده‌اند با کمی انحراف به راست و چپاً مثلاً اوائل انقلاب فیلم مبارزه انقلابیون و کشته شدن آنها رواج داشت، حال عروس و داماد شدن اقتضای زمان را یافته‌اند!

مخملیاف یا ابریشم‌باف

شرایط را می‌فهمیم... ولی تناسب فیلم با ضروریات اجتماعی و علمی کمتر از ضرورت بازار است و در حقیقت فروش بازار به گونه سوز فیلم سردرآورده است. در موارد استثنایی هم کار ایراد دارد، حتی از کارگردانهای بزرگ سینمای فارسی می‌توان ایراد گرفت، مثلاً اکثریت قریب به اتفاق تماشاگران حتی افراد با تحصیل در فیلم (ردپای گرگ) و بعضی صحنه‌های آن نوعی عدم تناسب حس کردند و از لایسلا سوز چسبزی بدستشان نیامد؛ نه از اسب‌سواریهای غیرمتعارف در خیابانهای شلوغ و نه از پایان بدون پیام و انتقادآمیز فیلم! اگر به فیلمهای دیگر هم نگاه کنیم همه جا نقطه ضعفهای کلیدی آشکار می‌شود. ناصرالدین شاه آکتور سینما فیلمی بود که خیلی‌ها برایش کف زدند، اما عقده‌های دیرینه و بی‌جا به سلطنت و خوشگذرانی شاه قاجار و عکس‌العمل آن به اینصورت که ناصرالدین شاه صدای گار را درآورد فقط باز شدن یک دمل تاریخی است نه بیانگر یک تحول سینمایی آنهم در شأن سینمای اواخر قرن بیستم.

پیامهای سراسری فیلم به جای خود، اما همه جا مسائل بصورت دیگری جلوه می‌کردند. تصویر شاهی قلمچاق-خود سر ولی دارای رگه‌های هنری از جمله در زمینه شعر آنهم اشعار لطیف و نیز آشنا به چند زبان با نگاه این فیلم اصلاً انطباق ندارد. حالا من مدعی فهم فیلم نیستم و نمی‌خواهم هنرهای رنگارنگ آن کارگردانی خلاق را نفی کنم، اما فرض کنیم و جسارت کنیم که صد سال دیگر کسی بخواند نماد سینمای فارسی را با کاریکاتور و طنز بررسی نماید و همین بلا را سر آقای مخملیاف بیاورد، آیا تناسب دارد؟ و اینکه آیا ایشان اگر زمان قاجار بودند همین مخملیاف تشریف داشتند یا فرضاً به قول یکی از تماشاگران

خردسالشان (ابریشم‌باف) می‌شدند! جسارت نمی‌کنیم و به هر حال اندیشه داریم که از گذشتگان با برنامه‌های منطقی‌تر، و متناسب با حقیقت زمان و مکان یاد شود صحیحتر است.

حالا این سوژه‌ها بجای خود سوژه‌های بی‌مضمون و تماشاجی فرار داده و بدون حرف نواز زمان رژیم گذشته تا بحال مثل ریگ بیابان فراوان هستند، اگر اشاره کنیم مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود. ۳- عدم تناسب کامل موضوع با سوژه و ماهیت و مضمون فیلم: از بدترین ویژگی‌های سینمای امروزی عدم تناسب موضوع با مسایل و ماهیت فیلم است. زمان رژیم گذشته فیلمی از اربلان نامدار تهیه شده بود که درست موقع کشتی گرفتن امیراسلان با یکی از عفرتها هواپیما یا هلیکوپتری بر فراز صحنه عبور نمود یعنی کارگردان حتی صبر نکرده بود که داستان کهن با زمان خود بخواند و هلیکوپتر یا هواپیما به راه خود برود! عجله از شیطان است.

در دوره بعد از انقلاب داستان آن هلیکوپتر از یاد رفته اما کارهای مشابه کم نیست. دریک فیلم سینمایی متخصص داخلی به اتاق عمل فراخوانده می‌شود تا کار جراحی آب‌اندیسیت و نظایر آن انجام دهد که خلاف معمول و عرف پزشکی است، زیرا متخصص داخلی اصلاً کار جراحی آنهم بزرگ نمی‌کند و اصلاً با تحصیلات و شوق او تناسب ندارد. اصلاً این نکته که گمان برند متخصص داخلی همان متخصص جراحی است پیامی سراسر غلط است.

اصلاً هدف سینما چیست؟ آیا سینما این هدف را ندارد که به مردم عادی بیاموزد و دانش آنها را زیادتز کند که مثلاً متخصصین رشته‌های پزشکی با هم چه فرق دارند. وکیل دادگستری و قاضی چه تفاوتی دارند. مسئولیت‌های گوناگون چه تفاوتی را صاحب هستند یا در اینجا هم باید خلاف واقعیت آموخته شود و مردم گمراه شوند. فرضاً از فردا اگر کسی به شکستگی پا دچار است به متخصص پوست مراجعه نماید یا اگر کسی دعوی ملکی دارد بجای وکیل دعاوی سراغ دادستان برود و به او پول بدهد!

یک مثال بزینم: در فیلم دیگری راجع به پیوند چشم نه تماشاکر آموخته می‌شود که چشم بیمار بعد از پیوند از چشم دیگری، حالت و نگاه چشم‌دهنده را پیدا می‌کند، در حالی که اینطور نیست، زیرا در پیوند چشم فقط قرینه پیوند می‌شود آنهم به زحمت از بیرون رؤیت می‌شود (اگر کدر نشود) و اصلاً حالت چشم دیده نمی‌شود یعنی نگاه و شکل چشم به دهنده قرینه اصلاً ارتباط و شباهت نمی‌یابد.

در فیلم برگزیده (کیمیا) که در جشنواره بهترین فیلم لقب گرفت، ناف کودک نوزاد که باید همان روز بریده می‌شد و آثار زخم و جرح می‌داشت به ناف کودک چند ماهه شباهت داشت و به وضوح طفل چند ماهه جای طفل نوزاد یکروزه را گرفته بود! این فیلم به خاطر برتری‌های خود در سایر زمینه‌ها جایزه گرفت.

البته کارگردان با همه زرنگی و خبرگیش به یک اصل اولیه توجه نکرده بود و نخواسته بود که زحمت لازم را بکشد.

قهر سینمای فارسی با تاریخ!

۴- کمبود موضوعات تاریخی و اجتماعی: کشور ما بستر حوادث عظیم تاریخی و اجتماعی مثل حمله مغول- لشکرکشی خشایار شاه به یونان، حمله نادرشاه به هندوستان- ظهور فرقه‌های صوفی- طلوع شعرای بزرگ و بی‌مانند بوده است ولی سینمای ایران با همه اینها قهر است و بیگانگی دارد. در زمان رژیم گذشته رابطه سینما با آرتیست‌بازی و کشکاکاری و دبیزی آبگوشت و قهوه‌خانه صمیمانه‌تر از حوادث دوره ساسانی و یا هخامنشی و یا صدر اسلام بود. در حال حاضر هم سینما با این موضوعات و حتی موضوعات تاریخی قبل و بعد از اسلام قهر کرده است. (درباره سریال عظیم امام علی و نواقص آن باید منتظر تیعام شدن فیلم باشم ولی از هم اکنون کاستیهای عظیم این سریال محسوس می‌باشد) آیا راستی زیبایی و اطوار قطامه برای نشان دادن مسائل آن روزگاران کفایت دارد؟

یکی از موضوعات مطرح این روزگاران جنگ ایران و عراق است. درباره این جنگ و مسایل آن فیلمهای فوق‌العاده زیادی تهیه شده است اما آیا واقعاً این فیلمها از مسایل حقیقی جنگ پرده برمی‌دارند؟ شاید بعضی حماسه‌های جنگ را نشود به تصویر درآورد و بعضی فجایع و حوادث ناشی از جنگ مثل اختلالات روانی را نشود تصویر کرد و یا صلاح نباشد فیلم نمود. اما آیا فیلمهای حاضر مسایل آزادگان را در عراق نشان می‌دهد؟ آیا بیننده از مسایل جغرافیایی آنسوی مرز و نقشه‌های جنگی سرداران ایران چیزی علمی (و نه احساسی) می‌فهمد؟ راست است که بیشتر فیلمها به داستانهای مبارزات روسها و بوگسلاویها برابر آلمانها شباهت دارند و کمتر عمق عملیات حقیقی و دیرانی جنگ و جنایات ارتش بعث و مسایل دیگر در آنها نموده شده که چون این سخن حساس است و به صفحات فراوانی نیاز دارد از آن می‌گذریم.

طبیعت و اقلیم ایران در زمینه‌های مختلف گویا و دارنده نکات آموزشی فراوان و بی‌شمار است. یک فیلم خوب راجع به مسایل جنوب کشور تداریم. آیا درباره سرنوشت دردناک یوزپلنگ و گورخر ایرانی و یا دزدیده شدن میلیاردها دلار گنجینه بی‌مانند آثار باستانی تاریخی اثر پیام رسانی بدست مردم رسیده؟ آیا بیننده سینمای ایران از دیدن صحنه‌های فیلمها چیزی از تاریخ و مسایل اجتماعی می‌آموزد یا دچار کلاف سردرگمی می‌شود و احیاناً به جای دیدن حوادث تباریخی گرفتار عقده‌های عده خاصی می‌گردد که از فلان رجیل تاریخی و اطرافیاناش به یادگار مانده و فیلمبردار یا داستان‌نویس فرصت یافته

و در صحنه فیلم تلافی کرده است! آیا درباره جزیره ابوموسی و تاریخ افسانه‌ای هرمز فیلمی به یادماندنی در دست داریم؟

فراوانش نکنیم در هر حال مسأله حقیقت و پرواز به سوی رئالیسم است. من مخالف سوار کردن مسائل رمانتیسیم و سورئالیسم بر سینمای ایران نیستم. ولی این امر در جایی است که سینمای ما به اندازه کافی حقایق مربوط به زمان و مکان و داستانهای ما را نشان بدهد. از بلوچستان فقط قاجاق‌گری و احیاناً دلاوریهای یک بلوچ، از کردستان فقط حوادث ماجراجویانه، از اعراب خوزستان یک آدم ناجور و دلال دو چهره آن هم در کنار حوادثی مثل جنگ نشان دادن. از آذربایجان گاه بیتی از حیدر بابا خواندن و چند جمله فارسی با لهجه ترکی آذری و یا احیاناً چند کلمه ترکی آذری را ادا کردن و ایفای سکوت در برابر دهها هزار گرجی‌زبان جادگالی- کولیانی قوم رومانوزرگر- قزاقان مقیم ایران و گروههای دیگر داستان سینمای ایران است. البته به یاد دارم قزاقان مقیم ایران در فیلم مغولها نقشی داشتند. یا فیلم بلوچ در زمان گذشته تهیه شد ولی همانگونه که فیلم صادق کرده با وجود واقعی بودن بعضی از قسمتهای برای نشان دادن واقعیات کردستان و کرمانشاه ارزش نداشته و از زندگی مردم آن سامان هیچ چیز را نشان نمی‌داد. آن فیلم بلوچ هم چیزی از بلوچها به مردم یاد نداد. فیلم دختر لکر در رژیم گذشته و چسباندن آن به ناصرالدین شاه در زمان جناب مخملباف هم از واقعیات لرستان خرفی را به همراه نداد. ایران عزیز تاریخ عظیم و پرعربتی دارد. دوربینها باید برای نشان دادن مسایل تاریخی، زبان، فرهنگ و جغرافی و حوادث این مملکت به حرکت افتد. متأسفانه کم‌کاری از پرکاری به مراتب بیشتر است و فقر سوژه به مراتب چشمگیر. راستی آیا درباره سبابک- منازیر- سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه- باباطاهر عربان فیلمی تهیه شده است؟ آیا از مشکلات زندگی کوچ‌نشینان و مردم جزایر خلیج فارس یک نمایش به یادماندنی تهیه گشته؟ درنامه سینمای ایران را دنبال می‌کنیم و چه بهتر که کارشناس و متخصص سینمای ما خود قلم بردارد و دردنامه را بنویسد و اگر لازم شد سیمرغهای بلورین داخلی و جوایز خارجی را فراوان کرده و واقعیت را گرچه مثل فلغل تند و سوزنده و مثل جام زهر شوکران سقراط وحشت‌آور باشد به دقت هرچه تاملاتر، آن هم سینمایی نشان دهد، که از هم اکنون به این امید هستیم. به خصوص امیدوار هستیم که تحصیل‌کرده‌های دانشگاهی در رشته‌های هنرهای دراماتیک و نمایشی و تأثر و تلویزیون و سینما از هم اکنون به فکر افتند و در تهیه فیلمها و نمایشهای اساسی‌تر و ضروری‌تر برای اجتماع با توجه به واقعیات اقلیمی و تاریخی و فرهنگی و مسائل زمان و مکان پیشگام شوند.